بدرود جناب مستطاب

درباره آثار مرحوم نجف دریابندری، نگاه انتقادی‌اش به شاملو و گلستان و...

عاطفه جعفری
روزنامه‌نگار

آن روز در تحریریه خرف این کتاب بود؛ کتابی که خیلی دوستش داشتم و نتوانسته بودم بخرم. یک دفعه یکی از بچه‌ها گفت من کتاب را دارم و برایتان می‌آورم. اول فکر کردم شوخی است، برای همین تشکری کردم. اما همکارمان گفت جدی گفتم، من و همسرم به همه دوستان‌مان همین کتاب را هدیه دادیم. یکی دیگر داریم و چون خودمان استفاده نمی‌کنیم، برای شما می‌آورم. باورم نمی‌شد، دقیقا در نمایشگاه کتاب سال ۹۸، بحث خریدن این کتاب بود که خیلی گران شده بود، اما حالا من هم «کتاب مستطاب آشپزی» را داشتم؛ کتابی که خیلی دوستش داشتم از نجف دریابندری نویسنده و مترجم فهیار. بدرانه و سخنکوشانه نوشت و نوشت. ترجمه‌هایی دقیق که قابل‌مقایسه با ترجمه‌های این روزها نیست. او حتی بعد از پابه‌سن گذاشتن، روی ترجمه کتاب‌هایش دقت می‌کرد تا همان چیزی باشد که نویسنده خارجی نوشته است.

نجف دریابندری در سال ۱۳۰۸ در آبادان متولد شد. او در سال سوم دبیرستان تحصیل را رها کرد و به‌دنبال کار رفت. حضور انگلیسی‌ها در تاسیسات نفتی آبادان و تردد آنها در سطح شهر و کاربرد آن زبان، وی را به یادگیری زبان انگلیسی علاقه‌مند ساخت و به‌طور خودآموز به فراگیری این زبان پرداخت. در سال ۱۳۳۲ اولین اثر خود را که ترجمه کتاب معروف وداع با اسلحه، نوشته ارنست همینگوی بود، برای چاپ به تهران فرستاد. همزمان با چاپ این کتاب در سال ۱۳۳۳، به‌دلیل فعالیت‌های سیاسی در آبادان به زندان افتاد و بعد از یک سال به زندان تهران منتقل شد و پس از تحمل چهار سال حبس، در سال ۱۳۳۷ از زندان آزاد شد. دریابندری در زندان به مسائل فلسفی علاقه‌مند شد و در مدت حبس، کتاب تاریخ فلسفه اثر برتراند راسل را که بعدها توسط انتشارات سخن به چاپ رسید و همچنین کتاب تاریخ فلسفه غرب اثر دیگر راسل را نیز ترجمه کرد که آن کتاب را هم انتشارات سخن بعدها منتشر ساخت. او درنهایت به‌عنوان سردبیر در انتشارات فرانکلین مشغول به کار شد. در آنجا به ترجمه آثار ادبی رمان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان معروف آمریکایی پرداخت و کتاب‌هایی همچون پیرمرد و دریا اثر ارنست همینگوی و هاکلبری فین اثر مارک تواین را ترجمه کرد. دریابندری مدت ۱۷ سال با موسسه فرانکلین همکاری داشت و در حدود سال ۱۳۵۴ همکاری خود را با این موسسه قطع کرد. پس از آن برای ترجمه متون فیلم‌های خارجی با سازمان رادیوتلویزیون ملی ایران قرارداد بست و پس از انقلاب به‌طور جدی به ترجمه و تالیف پرداخت.

ارجمله آثاری می‌توان به ترجمه کتاب‌های یک گل سرخ برای امیلی و گور به گور نوشته ویلیام فاکنر، پیامبر و دیوانه نوشته جبران خلیل‌جبران اشاره کرد. دریابندری از فارسی به انگلیسی هم ترجمه‌هایی دارد؛ ازجمله برگردان نیمی از نسخه‌ای از اشعال بهرام بیضایی و ترجمه بیشتر کتاب دربی‌خوشبختی خودش که هیچ‌کدام هنوز منتشر نشده‌اند. شاید یک کار مهم او در سال ۹۶ اتفاق افتاد و آن اینکه در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۹۶ کمیته ملی ثبت میراث ناملموس در سالن کانون فرهنگی خود برگزار کرد. در این جلسه نجف دریابندری به‌عنوان گنجینه زنده بشری در میراث خوراک در فهرست حاملان میراث ناملموس (نادره کاران) به‌ثبت رسید.

روز دوشنبه مصادف با ۱۵ اردیبهشت ۹۹ در خبرها آمد که نجف دریابندری از دنیای خاکی رخت برسته است. نبود او در دنیای ادبیات و نویسندگی خسران بزرگی است. در این گزاره سمی‌کردم خیلی کوتاه اززندگی وزمانه او و تاثیرش بر ترجمه معاصر ایران بگویم؛ او از کسانی که با ادبیات ایران را چندین سال به‌دوش داشت و کارنامه درخشانی از خودش به‌جا گذاشت. مطالبی که در این صفحه منتشر می‌شود، از کتاب‌های «سال‌های جوانی و سیاست»، «خاطرات نجف دریابندری از آبادان» نوشته حسین میرزایی، «یادداشت‌های روزانه» و «۳۰۰ روز با نجف دریابندری» نوشته مهدی مظفر ساووجی آمده است.

قضیه ترک تحصیل از مدرسه

نجف دریابندری در کتاب «یادداشت‌های روزانه» دراره ترک‌تحصیلش از مدرسه می‌گوید: «در آبادان بودیم و در مدرسه من شاگرد خوبی بودم. زرنگ بودم، دست‌ودا شتم و... یادم هست یک روز این خانم مدیر مدرسه مرا صدا کرد و نامه‌ای به من داد و گفت این را می‌بری سه‌تا می‌کنی و برمی‌گردی. گفتم خیلی خوب. نامه را داد دستم، نامه‌ای بود که برای پسرش نوشته بود. من نامه را به پستخانه بردم و پست کردم، بعد که داشتم برمی‌گشتم به مدرسه تیراندازی شد. یعنی ضدهوایی شلیک شده بود و معلوم شد تمرین می‌کنند، ولی شهر به هم خورد. نگران شدن من برگشتم مدرسه، مدرسه تعطیل شده بود، آمدم خانه. یادم هست مادرم خیلی نگران شده بود. به‌هرصورت در این مدرسه من شاگرد خوبی بودم. ولی بعد که آمدم به مدرسه رازی، آن مدرسه مختلط تا کلاس چهارم دائش، بعد که آمدم به مدرسه پسرها، نمی‌دانم چطور بگم، دیگر شاگرد زرنگی نبودم. محیط عوض شده بود، بساط دیگری بود، در مدرسه دخترها همه‌چیز آرام و خیلی منظم و خیلی به‌قاعده بود. یادم هست شلوغ بودند و بساطی بود. یادم است سال اول که کلی گیج بودم. در همین موقع‌ها جنگ شروع شد. نیروهای متفقین آمدند به آبادان و اصلا شهر به کلی دگرگون شد، اصلا فضا عوض شد، درست مثل اینکه دری باز شده باشد. تا آن موقع همه چیز بسته و ساکت و بی‌سروصدا بود. یک‌هو در باز شد، قواي خارجی آمدند و خیلی شلوغ شد آبادان. من در مدرسه رازی هم تا سال سوم دبیرستان درس خواندم، به‌عش دیگر درس نخواندم، رفتم شرکت نفت کارمند شدم. بعد البته دوره سه سال بعدی را در کلاس‌های شبانه خواندم، ولی در امتحان دیپلم تجدید شدم و دیگر هم امتحان ندادم. شرکت نفت کار می‌کردم و دیگر احتیاجی نداشتم که امتحان بدهم. این قضیه در سال ۱۳۳۰ بود و من هم برای خودم یک‌پا آدم سیاسی شده بودم. حزب‌توده هم در این زمان مخفی بود، ولی همه‌چیزش آشکار بود!»

انگلیسی یاد گرفتن بعد از ترک تحصیل

دریابندری درمورد شیوه تسلطش به زبان انگلیسی گفته است: «خیلی ساده. وقتی آبادان بودیم، روبه‌روی خانه‌مان خانه‌ای بود که آن زمان دوسه تا جوان آنجا زندگی می‌کردند به اسم شیرازی. اینها از هند آمده بودند. همه‌شان را ما می‌گفتیم شیرازی، درحالی‌که یکی‌شان اسمش رزند بود. یکی دیگر نمی‌دانم چی. اسم‌هاشان فرق می‌کرد، ولی به همه می‌گفتیم شیرازی. خودشان هم می‌گفتند شیرازی. اینها بعد در شرکت نفت آدم‌های مهمی شدند. برای اینکه خودشان بودند و از هند آمده بودند و... یکی از آنها زند شیرازی بود که رئیس اداره کارگری اداره کار آبادان بود. این همان کسی بود که خواهر بزرگ مرا برد به شرکت نفت و گذاشت سر کار. وقتی من می‌خواستم بروم شرکت نفت، آن شیرازی اولی که جوان خیلی خوش‌قیافه‌ای بود و بعد هم رفت به انگلیس و تا حالا بایدمرده باشد، قاعدتا؛ بله باید مرده باشد، در سال‌های ملی شدن صنعت نفت او از آبادان رفت. آمد به تهران. یک چند سالی هم تهران بود. تجارت می‌کرد. بعد از تهران مهاجرت کرد به انگلیس. رفت آنجا و دیگر نمی‌دانم چه‌کار می‌کرد، ولی جوان لایقی بود. به‌هرحال این شخص برادری داشت که آن موقع رئیس چایخانه آبادان بود. این مرا برد به شرکت نفت و معرفی کرد به آقای جاوید. جاوید هم همشهری ما بود، بوشهری بود. رئیس اداره کارمندان اداره کار آبادان بود. درواقع آن آقای شیرازی رئیس اداره کارگری بود. آقای جاوید هم رئیس اداره کارمندان. اینها با هم آشنا بودند. مرا معرفی کرد به آقای جاوید و استخدامم کردند به‌عنوان کارمند شرکت نفت. من تصدیق کلاس نهم را داشتم، ولی خب این ظاهرا کافی بود برای اینکه به‌عنوان کارمند استخدام شوم. من یک‌سالی، آره حدود یک‌سالی، توی اداره کشتیرانی شرکت نفت کار می‌کردم؛ اداره کارگری کشتیرانی. کار مهمی نداشتم. کارت‌های کارگران را حاضر می‌کردیم. از این کارها. تبعا من کارمند خوبی نبودم. حواسم دنبال چیزهای دیگری بود. در این ضمن بعد از مدرسه شروع کردم به انگلیسی خواندن. پیش خودم انگلیسی یاد گرفتم، ولی خب هیچ‌کس باور نمی‌کرد که من انگلیسی بلدم.»

نگاه منفی دریابندری به حزب توده

دریابندری علاوه‌بر احسان طبری نسبت‌به دیگر چهره‌های شناخته‌شده حزب توده هم مواضع تندی دارد و از آنها به‌خوبی یاد نمی‌کند. مثلا در یکی از مصاحبه‌های خود که در کتابی منتشر شده است، می‌گوید: «در حزب‌توده آدم فیلسوف نبود، یعنی کسی که از فلسفه سر دربیاورد خیلی کم بود، یا اصلا نبود. درواقع احسان طبری تنها کسی بود که در حزب اهل فلسفه بود. اصولا باید گفت حزب توده یک حزب غیرفلسفی بود، هرچند مدعی بود بر پایه ماتریالیسم دیالکتیک بنا شده است.» یا درباره خسرو گلسرخی می‌گوید: «خسرو گلسرخی آدم مهمی نبود. برای اینکه در دادگاه شلوغ کاری کرده بود، بعد از اعدامش مهم شد... او مسئول صفحه ادبی روزنامه کیهان بود. (مظفری ساووجی ۱۳۹۲، ۳۵) یا او درباره به‌آذین مترجم شناخته شده و از فعالان حزب‌توده می‌گوید: «به‌آذین یک پیرمرد شکست‌خورده است و بهتر است کسی با او کاری نداشته باشد. به‌طورکلی چندان کار مهمی انجام نداده است... این آدم از لحاظ سیاسی شکست خورده و شکست بدی هم خورده است.»

اختلاف دریابندری و ابراهیم گلستان

نجف دریابندری با تحصیلات سوم دبیرستان به استخدام شرکت نفت درآمده و در بخش‌های مختلف این شرکت مشغول به کار می‌شود، اما چون با روحیاتش سازگاری ندارد، مدام در قسمت‌های مختلف جابه‌جا می‌شود، تا جایی که به پیشنهاد خودش در انتشارات این شرکت فعالیت خود را شروع می‌کند. او در این بخش با ابوالقاسم حالت، پزشک‌نیا (نقاش) و ابراهیم گلستان همکار می‌شود. دریابندری پزشک‌نیا را «اولین نقاش مدرن ایران» معرفی می‌کند؛ کسی که شاگرد کمال‌الملک بوده است. نجف دریابندری اما در برابر ابراهیم گلستان موضع سختی دارد. ماجرای آشنایی آنها به دوران جوانی و حضورشان در شرکت نفت برمی‌گردد. گلستان می‌گوید او بوده که کتاب «وداع با اسلحه» اثر همینگوی را به دریابندری برای ترجمه داده، اما وی این ادعا را بارها رد کرده و می‌گوید این کتاب را تنها از ابراهیم گلستان به امانت گرفته و قسما نتوانسته آن را به گلستان برگرداند. اما اختلاف به این اظهارنظر محدود نمی‌شود، بلکه گویا یک‌بار هم سخت‌ترین دریابندری با دفتر گلستان تماس می‌گیرد و تلفن دفتر گلستان را فروغ فرخزاد، که آن زمان منشی ابراهیم گلستان بود، جواب می‌دهد، اما با او بدرستی صحبت نمی‌کند و جواب درستی به خواسته همسر دریابندری نمی‌دهد. همین می‌شود که دریابندری با فروغ فرخزاد چارهٔ دیگر می‌تواند تماهم شده و باعث بالاگرفتن اختلاف‌ها بین او و گلستان می‌شود، تا جایی که دریابندری بارها برخی ادعاهای ابراهیم گلستان درباره خودش را از اساس نادرست دانسته و تکذیب کرده است.

شاملو و ترجمه‌های ناشیانه

نجف دریابندری جزء کسانی است که سبک و سیاق ترجمه‌های احمد شاملو را نمی‌پسندد. به‌نظر او شاملو در اصالت اثر دست می‌برد و در این باره گفته است: «شاملو در ترجمه خودش را آزاد گذاشته بود، کاری که من آن را ترجمه نمی‌دانم؛ به‌نظرم شاملو ترجمه را بیشتر برای اینکه کاری کرده باشد و نانی درآورده باشد، انجام می‌داد، البته نمی‌دانم در چایی هم کسی بود که ترجمه عنوان «بیگانه‌ای در دهکده» به پیشنهاد احسان شاملو بوده است. اومی‌گوید این داستان را ترجمه می‌کند، اما بر سر چگونگی ترجمه عنوانش مردد می‌شود که بعد از آنکه شاملو در «دکه هفته» یا عنوان «بیگانه‌ای در دهکده» منتشر می‌کند، این عنوان به‌نظر دریابندری هم خوش می‌آید.

دبیح‌الله منصوری و ترجمه‌هایی که کتاب خواندن را زنده نگه داشت

تقابل ذبیح‌الله منصوری با نجف دریابندری جالب است. منصوری تخیل خود را در متن دخیل می‌کرد و برخی آثار را درحقیقت تالیف بوده و نه ترجمه، اما آثار او مخاطبان زیادی داشت و عامه مردم خریدار آثار به‌ظاهر ترجمه او بودند. با اینکه از نظر اهل فن و مترجمان کارهای ذبیح‌الله منصوری ترجمه نیست، اما دریابندری برای تلاش‌های وی ارزش و احترام زیادی قائل بود. دریابندری به عبارت «ترجمه» پیش از اسم ذبیح‌الله منصوری اهمیتی نمی‌دهد و در این باره گفته است: «خواننده با واقعیت امر سروکار دارد، نه با آن دو کلمه‌ای که روی جلد چاپ شده است و جلب‌نظر آن هزاران خواننده‌ای که کارهای ذبیح‌الله منصوری را می‌خرند و می‌خوانند کار هرکسی نیست؛ این فریحه خاصی می‌خواهد که در عصر ما فقط نوی سینه و کله آدم گوشه‌گیر و بی‌ادعایی مثل ذبیح‌الله منصوری پیدا می‌شد.... منصوری سال‌ها بدون وقفه زحمت کشید و خوراک خوانندگان خودش را زنده نگه‌داشت. رسم و عادت کتاب خواندن را در خیلی از خانواده‌های ایرانی زنده نگه‌داشت، بلکه توسعه هم داد... شاید خیلی‌ها اولین مطالعه را با او شروع کرده باشند و یکی از اولین کارهایشان این بود که بنشینند و ذبیح‌الله منصوری بیچاره را مسخره کنند.»

نویسنده‌های تاثیرگذار زندگی‌اش

نجف دریابندری در گفت‌وگویی از نویسنده‌هایی که تاثیرگذار بر روی سبک نوشتنش گفته بود: «پیش از کسروی، «فریدون کار» هم روی من تأثیر داشت. او همشاگردی من بود، ولی باعث می‌شد من کار کنم و بنویسم. یک چیزهایی هم نوشتم که او در یکی از روزنامه‌ها چاپ کرد؛ چرت‌وپرت. همین‌طور هرچه دست‌مان می‌آمد، می‌نوشتیم. ولی خب یک حالت تمرین داشت. بعد از آن هم همان‌طور که گفتم، یکی از کارهایی که روی من خیلی تاثیر داشت، «خیمه‌شب‌بازی» صادق چوبک بود. بعد از چوبک فکر می‌کنم گلستان در من موثر بود. البته به‌نظر من گلستان به آن چیزی که می‌خواست نرسید. اولین کتابش «آذر، ماه آخر پاییز» به غیر از یک قصه‌اش به‌نظر من چیزی نیست. بعد خود گلستان را دیدم. اوبک مقدمه‌ای هم نوشت برای داستان‌هایی که من از فاکنر ترجمه کرده بودم. به‌هرحال گلستان در من موثر بود، به‌ویژه از این نظر که چه‌کارها باید بکنم و چه‌کارها نباید بکنم. بعد از گلستان هم احسان طبری تاثیراتی بر من گذاشت. طبری سلسله مقالاتی در مجله مردم می‌نوشت. من آنها را خواندم و به‌نظرم خیلی جالب آمد. پس از «مردم» هم نشریه دیگری به‌جای آن درآمد که طبری با امضای مستعار در آن مقاله می‌نوشت و من دنبال می‌کردم. خیلی جالب؛ خیلی شیرین و خیلی رسا می‌نوشت. ولی یکی‌دو سال بعد مقاله‌هایی نوشت که به‌نظر من دیگر آن نبود، به کلی عوض شده بود.»

ادامه از صفحه ۱۲

خموش و یک جهان سخن

مجید جلیسه
مدیرعامل سابق خانه کتاب

وقتی که در سوم دبیرستان تحصیل را رها و به‌دنبال کار رفت، شاید هیچ گمان نمی‌کرد که روزی جماعتی از تحصیلکرده‌های فلسفه، ادبیات، هنر، تاریخ و بسیاری از رشته‌های دیگر قلمش را دنبال کنند و عمری مدیون تلاش‌های بی‌وقفه او شوند.

۳۵ سال بیشتر نداشت که اولین کتابش با نام «وداع با اسلحه» نوشته ارنست همینگوی را ترجمه کرد و انتشارات صفی‌علیشاه به سال ۱۳۳۳ شمسی آن را منتشر کرد. طولی نکشید که به‌عنوان پیراستار، پایش به فرانکلین باز شد. اولین کاری که در آنجا به‌دست گرفت پیراستاری کتاب «تاریخ سینما» نوشته آرتور نایت بود که ناصر عرفان ترجمه کرده بود، اما این کتاب آن‌چنان به‌قلم دریابندری زیروزبر شد که ترجمه‌ای جدید از کتاب به‌دست آمد و آخرالامر نیز به‌نام خودش توسط انتشارات امیرکبیر به سال ۱۳۴۱ شمسی به زیور انتشار یافت. کتابی که تاکنون بیش از ۱۰ بار تجدیدچاپ شده و هنوز هم در موضوع خودش مطرح مراجعه است. مارک تواین، ویلیام فاکنر، ساموئل بکت، ویلیام جیکوب کاپی، ایشی گو کازئو، جبران خلیل جبران، برتراند راسل و بسیاری دیگر از بزرگان ادب و هنر و فلسفه را ما با قلم نجف دریابندری شناختیم. آثاری که او ترجمه کرده از چنان قوت و اعتباری برخوردار است که هرکدام بارها و بارها تجدید چاپ شده است. نام نجف دریابندری برجلد هرکتابی که رفت اعتباری برای اطمینان خوانندگان از محتوا و حتی نویسنده گاه ناشناخته آن اثر بود. این اعتبار تا به آنجا بالا گرفت که وقتی نجف دریابندری از سر تفنن دست به نگارش «کتاب مستطاب آشپزی» می‌زند، این کتاب هم به‌طرز حیرت‌آوری بر سر زبان‌ها افتاده و در زائر خوره به‌عنوان یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها قرار می‌گیرد. یکی از کارهای نجف دریابندری که انصافا همت بلند او و همکارانش آن را به ترجمه و اثری شاهکار در موضوع خودش تبدیل کرد، کتاب ۱۵ جلدی «سیری در هنر ایران» نگاشته آرتور پوپ و همسرش فیلیس اکرمن است که هیچ پژوهشگری در حوزه هنر ایران، بی‌نیاز از مطالعه آن نیست. این پروژه معظم در سال ۱۳۸۰ توسط انتشارات علمی و فرهنگی به‌مدد ۱۹ مترجم آغاز شد که مقالات جلد اول آن را نجف دریابندری برعهده گرفت. درخصوص جایگاه و رتبه مرحوم نجف دریابندری نقل این خاطره از استاد سیروس پرهام نیز قابل توجه است: «آن گاه که کتاب را برای تهیه فهرست فیپا به کتابخانه ملی فرستادیم، گفتند که ممکن نیست نام ۱۹ مترجم را در فهرست بیاوریم. با زنده‌نام خانم پوری سلطانی مشورت کردیم، گفتند مشهورترین یا توانا‌ترین یا پربسابقه‌ترین مترجم را انتخاب کنید و هرکه بود نام او و به‌دنبال آن دیگران در فهرست می‌آید. این انتخاب بسیار بحث‌انگیز شد و نتوانستیم یک هفته زمان بردد، تا سرانجام اکثریت مدیران و همکاران پذیرفتند که پس از مترجمان نگاشته شود: نجف دریابندری و دیگران، تا به‌امروز هم نشنیده‌ام که کسی بر این کار ایراد گرفته باشد.»۱ هرچند طی یک‌دهه اخیر، بسیاری بر این برزگمرد چیره و بسیاری از دوستان و هواخواهشان از قلم و همنشینی با او محروم شدند، اما آثار نگاشته‌شده او و تجدیدچاپ‌های مکرر آن زمان گویای این مرد خوش و خمول در طی این سال‌ها بود و حتی امروز نیز با وجود درگذشت این بزرگمرد، یک جهان سخن از او سرایی است. درباره نجف دریابندری طی دو دهه گذشته کتاب‌ها و مقالات متعددی به نگارش درآمده که مطالعه آنها هم شناخت و آشنایی با شخصیت و افکار و اندیشه‌های اوست و هم کلاس درسی است برای علاقه‌مندان به ترجمه و ویرایش در حوزه‌های مختلف آن‌هم در مصاف مترجم مستطاب.

کتاب‌هایی درباره نجف دریابندری

یک گفت‌وگو: ناصر حریری با نجف دریابندری. تهران: کارنامه، ۲۱۹ص، ۱۳۷۶.[۲]

سی‌سال ترجمه، سی‌سال تجربه سخن می‌گویند! تجربیات خویش: (بیاءالدین خرمشاهی، نجف دریابندری، کامران فانی، صفدر تقی‌زاده). مهدی افشار. انوار دانش، ۱۸۴ص، ۱۳۷۷.[۳]

گفت‌وگو با نجف دریابندری. مهدی مظفری ساوجی. تهران: مروارید، ۳۵۲ص، ۱۳۸۸.

یادداشت‌های روزانه: سی روز با نجف دریابندری. مهدی مظفری ساوجی. تهران: نگاه، ۱۲۳ص، ۱۳۹۲.[۴]

سال‌های جوانی و سیاست: خاطرات نجف دریابندری از آبادان در گفت‌وگو با حسین میرزایی. آبادان: حسین میرزایی، ۱۳۶ص، ۱۳۹۵.

به جز این کتاب‌ها خواندن «چشن‌نامه نجف دریابندری» که در شماره ۱۰۰ مجله بخارا در خرداد و تیر سال ۱۳۹۳ چاپ و انتشار یافته و همچنین «پرونده ادبی و هنری نجف دریابندری از سیر تا پیاز» که در شماره ۱۱ مجله سیاه مشق در فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۹۷ منتشر شده تا حدی ما را با این شخصیت پرکار، پرتلاش و تاثیرگذار آشنا خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. طنز و کنایه نجف دریابندری. مجله سیاه مشق: فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۱، ۱۳۹۷، ص ۸۰.

۲. این کتاب در سال ۱۳۹۸ توسط نشر کارنامه تجدید چاپ شده است.

۳. این کتاب‌ها در سال ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ نیز توسط انتشارات واژه‌آرا تجدید چاپ شده‌اند.

۴. این کتاب در سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۵ توسط انتشارات نگاه مجدد تجدید چاپ شده است.

رازهای ترجمه با زبان دریابندری

شیوا مقانلو
مترجم

ابتدا به جامعه ادبی ایران، مترجمان، نویسندگان و مخاطبان و تمام کتاب‌خوان‌هایی که در کودکی و بزرگسالی با خواندن کتاب‌های نجف دریابندری به‌فاق‌های جدید نظر انداختند و دنیاهای جدید را شناختند و یک‌قدم از جایی که بودند جلوتر آمدند، تسلیت عرض می‌کنم. حرف‌های زیادی درباره دریابندری می‌توان گفت که خیلی‌ها کلیشه‌ای و البته درست است؛ اما خیلی حرف‌ها هست که هنوز نگفته مانده، چون باید آثار ایشان را بیشتر و جدی‌تر بررسی و تحلیل کنیم تا بتوانیم این ابعاد جدید را مستند و درست بیان کنیم. درمورد آقای دریابندری ویژه‌نامه‌های زیادی در مطبوعات داشتیم، فیلم‌های مستندی درباره ایشان ساخته شده، مصاحبه‌هایی زیادی درموردشان یا با خودشان انجام شده که گاه به شکل کتاب هم منتشر شده است؛ اما هنوز خلا مطلب ادا نشده و جا دارد بیش از اینها تحقیقات علمی درباره شیوه کاری ایشان انجام شود.

جامع‌الاطراف بودن دریابندری یکی از مشخص‌ترین ویژگی‌هایی است که در آثار ایشان به‌چشم می‌خورد. شما با مترجمی روبه‌رو هستید که از یک سو آثار ماجرایی عزیز مناسب نوجوانان همانند «هکلبری فین» را ترجمه کرده و از سوی دیگر کتاب‌های معروف و سنگین حوزه بزرگسال همانند کارهای همینگوی و فاکنر را؛ از یک طرف سراغ فلسفه رفته و به دوست‌ترین شیوه فهم فلسفی آثار برتراند راسل را ممکن کرده و از سوی دیگر سراغ یکی از مهم‌ترین منابع سینمایی یعنی تاریخ سینمای آرتور نایت رفته و کتابی را ترجمه کرده است که هنوز برای متخصصان سینمایی و دانشجویان سینما از منابع اصلی تاریخ سینما به‌شمار می‌رود. این نشان‌دهنده ذهن جاه‌طلب، پویا و مسلطی است که در خود این قدرت را می‌بیند تا سراغ حوزه‌های مختلف برود و البته نتیجه کار همیشه به‌گونه‌ای است که این قدرت تایید می‌شود؛ یعنی ما با ترجمه‌هایی روبه‌رو هستیم که نشان می‌دهد انتخاب آقای دریابندری درست بوده است و ایشان به بهترین شکل از حیث علمی، از پس آن کار برآمده‌اند.

در کنار این، بحث زبان مخصوص ترجمه ایشان مطرح است و انتخاب واژگان فارسی‌ای که نجف دریابندری برای کتاب‌های خود دارد. این ویژگی به‌همان اندازه جامع‌الاطراف بودن ایشان در انتخاب شکل‌ها و واژه‌های مختلف کتاب برای مخاطب مهم و شایان توجه است. تسلط بی‌نظیر زبانی دریابندری جای تحقیق و تامل بسیار دارد؛ ایشان در عین وفاداری به متن اصلی و زبان مبدا کتاب‌ها که در هر اثر خلق می‌کند متفاوت است. درنهایت فارسی خاصی برای هر اثر خلق می‌کند که نوعی وفاداری به‌زبان مقصد با فارسی هم هست؛ یعنی بدون اینکه خیانتی از نظر صحت ترجمه‌های به‌زبان مبدا و نویسنده کتاب کنند، کتاب را در زبان مقصد کاملا مدنظر می‌کند؛ و این هنر بزرگی است که از عهده هرکسی برنمی‌آید.

در کارهای آقای دریابندری شاهد صحت‌های له لحنی که برای کتابی همچون «نارنامه» روزه دارد یا لحنی که برای «پیامبر و دیوانه» دارد یا لحنی که برای «گوریه‌گور» است، تفاوت می‌کند چون از سه‌شیوه و سه‌نویسنده مختلف می‌آید؛ ولی درعین‌حال که لحن‌ها سر جای خود با صحت‌وسلامت کامل حفظ می‌شود، امضای دریابندری در همه این کتاب‌ها وجود دارد. منظورم از امضا، شیوه و سبک فارسی‌نویسی است که احاطه زیادی بر گنجینه لغت فارسی و آشنایی با دامنه لغات فراوان را نشان می‌دهد. این امر بزرگ‌ترین حامی ترجمه دریابندری در رسیدن به‌امضای خاصش است. او کلمات را می‌شناسد و می‌داند جایگاه هرکلمه در فارسی، معادل جایگاه کدام کلمه انگلیسی در مثلا زبان محاوره قرن ۱۹ یا ۲۰ آمریکاست و می‌تواند اینها را به‌درستی برابر هم قرار دهد.

از سوی دیگر، به‌نظرم گرایش و علاقه ایشان به هنر سینما نیز در شکل‌گیری ترجمه‌های‌شان تاثیر داشته است. لحن دریابندری در هر فصل از یک رمان یا خط از داستان کوتاه، رنگ‌آمیزی و تقطیع درستی دارد و ریتم و ضرب‌آهنگش در مقایسه با اصل متن انگلیسی به‌درستی حفظ شده است که به‌نظرم از یک ذهن مسلط به‌تصویر می‌آید. سلیقه، سخت‌گیری، تعهد و دانش نجف دریابندری باید الگوی تمام نسل‌های مترجمان بعد از ایشان باشد. دریابندری با آثارش همیشه زنده است.

گفت‌وگو با پیمان خاکسار درباره ویژگی‌های فنی ترجمه در آثار مرحوم نجف دریابندری

وفاداری به متن مبدا و مقصد

سیدمهدی موسوی‌تبار
روزنامه‌نگار

پیمان خاکسار، مترجم کتاب‌هایی چون «عامه‌پسند»، «اتحادیه ابلهان» و «جزء از کل» درباره میزان تاثیرگذاری دریابندری بر ادبیات فارسی و داستانی ایران می‌گوید: «یکی از ویژگی‌های نجف دریابندری جدای از ویژگی‌های دیگر که چون برخوردی با ایشان نداشتم و از شنیده‌ها چیزهایی می‌دانم، این بود که در زمانی که ایشان کار ترجمه انجام می‌دادند یکسری کتاب‌هایی را ترجمه کردند که آن زمان سبکی که این کتاب‌ها داشتند برای خواننده ایرانی ناآشنا بود و ایشان سبک‌های جدیدی را از ادبیات جهان به خواننده ایرانی معرفی کردند. شاید یکی از اولین نمونه‌های جریان سیال ذهن را ایشان ترجمه کردند. هاکلبری فین جزء اولین ترجمه‌ها بوده است. ایشان از «ایشوگورو» ترجمه کردند و خیلی دنباله‌رو سلیقه روز نبودند. می‌گشتند و کاری که فکر می‌کردند باید ترجمه شود و به درد خواننده ایران می‌خورد، را ترجمه می‌کردند و طبیعتا به واسطه این جنس انتخاب‌های ایشان همیشه نویسنده‌های ما از ادبیات ترجمه خیلی تاثیر گرفتند و قطعا کارهایی که دریابندری ترجمه کردند برای نویسنده‌های ایرانی نو و روی آنها تاثیرگذار بوده است.»

از خاکسار پرسیدیم برخی عقیده دارند مترجم نباید در زمان ترجمه حضور داشته باشد و واسطه‌ای از زبان مبدا تا زبان مقصد است. در این دسته‌بندی‌ها دریابندری جزء مترجمانی است که خود در ترجمه حضور دارد؟ و او چنین جواب داد: «به تعبیری بله و به تعبیری خیر! ایشان جزء مترجمان آن سنتی بودند که ترجمه را فعه به لغت نمی‌دانستند، یعنی اعتقاد داشتند باید به زبان سلیس فارسی ترجمه کرد و ترجمه نباید بوی ترجمه بدهد. برخی مترجمان هم اعتقاد دارند اشکالی ندارد؛ اگر ترجمه بوی ترجمه بدهد. گزینه‌برداری مشکلی ندارد. ایشان جزء آن سنت بودند. چه این سنت و چه آن سنت هرکدام معایب و مزایایی دارند و هیچ‌کدام را نمی‌توان کامل تخطئه کرد ولی دریابندری به واسطه تسلط زیادی که به زبان فارسی داشتند نمی‌توان گفت خودشان در ترجمه حضور ندارند. قطعا در ترجمه‌های خود حضور دارند ولی نه به حد اعلا؛ وقتی ترجمه‌های ایشان را تطبیق می‌دهیم واقعا اگر نویسنده می‌خواست فارسی بنویسد احتمالا چنین نثری به دست می‌آمد و خیلی هم دخل و تصرفی انجام نشده و فارسی شده است که به نظر من خیلی هم خوب است.»

از این مترجم نسبتا جوان پرسیدیم با توجه به اینکه مترجمانی داریم که در حفظ زبان مبدا دقت دارند و برخی معطوف به حفظ زبان فارسی هستند؛ دریابندری مابین این نگاه بود یا تنها معطوف به حفظ زبان فارسی بود؟ وی در پاسخ گفت: «هر دو مورد است. من چون زبان ترجمه‌های ایشان را برای یاد گرفتن مطابقت دادم شاهد بودم به بهترین شکل متن را به فارسی ترجمه می‌کردند. بدون اینکه اغراقی در کار باشد. حد وسط که بیان کردید را داشتند. کامل وفادار به متن اصلی و درعین‌حال متعهد به نوشتن زبان فارسی درست و بدون دست‌انداز بودند. ترجمه‌های ایشان به نظر من هیچ ایرادی ندارد. ممکن است کلمه‌ای بد فهم شده باشد و اینها امکان ندارد وجود نداشته باشد. من کل آثار ایشان را در نظر می‌گیرم. کل ترجمه ایشان در مقابل کل متن اصلی کاملا یک وزن برابر دارند. هیچ‌یک نه به نحوی است که ایشان لغت به لغت ترجمه کند و یک متن سخت، ثقیل و نامفهوم ارائه دهند یا به حدی آزاد ترجمه کند که شما نفهمید کدام جمله معادل کدام جمله است. برخی ترجمه‌ها چنین است که خیلی سخت می‌توانید بفهمید که الان چه اتفاقی برای متن افتاده است و واحد ترجمه را مترجم چه چیزی گرفته است. واحد ترجمه دریابندری جمله است و کاملا می‌فهمید همین‌طور پیش می‌رود ولی متن کاملا فارسی است.»

با یکوشی‌های پیرمرد

محسن فرجی
داستان‌نویس و روزنامه‌نگار

حالا که در زمانه غیاب نجف دریابندری هستیم، لابد وبه‌درستی در یادها و یادداشت‌ها بیشترین سخنی که از پیرمرد به‌میان بیاید، در باب ترجمه‌های درخشانش خواهد بود. اما من خوش دارم درباره کتاب جذابی از او ذکر بزنم که مانند سایر آثار تالیفی‌اش در سایه آن بازگردان‌های رشک‌برانگیزش مانده و کمتر دیده شده است. اسم این کتاب هست «یک گفت‌وگو» و شامل مصاحبه بلندمدتی است که ناصر حریری با زنده‌یاد دریابندری انجام داده است. استاد در این مصاحبه درمورد خیلی چیزها و چهره‌ها حرف می‌زند؛ از مرتضی کیوان و نیما یوشیج گرفته تا «بوف کور» صادق هدایت، امیرتو اکو و «نام گل سرخ»، محمد قاضی و ترجمه‌اش از «دن کیشوت»، ذبیح‌الله منصوری، بهمن شع